

زرمی بود پریس حسین

سرخ زندگان

شالو



حسینیین کلار مکتوب شهداء
هدیه نثار ارواح طبیبه امام و شهداء صلوات
شماره بند و شانزدهم / سال هشتاد / یومن ماه ۸۸

الصلوات
الصلوات
الصلوات
الصلوات
الصلوات
الصلوات

کاین خانی کیا زانوز





- مشکل برخی از افراد و مجموعه‌ها این است: بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و بی‌محبت هم نیستند؛ اما لحظه‌شناس نیستند.

لحظه را باید شناخت، نیاز را باید دانست، فرض بفرمانید کسانی در کوفه دلهاشان پر از ایمان به امام حسین بود، به اهل بیت محبت هم داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛ همه‌شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجور ند؛ اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آنها کردند؛ لحظه را نشناختند؛ عاشورا را نشناختند؛ در زمان، آن کار را انجام ندادند. اگر کاری که توابی در مدتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب رسیل به کوفه انجام میدادند، اوضاع عوض میشد؛ ممکن بود حوادث، جور دیگری حرکت بکند. شناسانی لحظه‌ها و انجام کار در لحظه‌ی نیاز، خیلی چیز مهمی است.

- سی سال از انقلاب ما می‌گذرد. هو سال آن کسانی که سالگرد انقلاب را مجسم کردند، بر جسته کردند، جشن گرفتند، آحاد مردم بودند. میلیونها مردم هر سال ۲۲ بهمن در سرتاسر کشور به خیابانها می‌آینند؛ آنها اعلام می‌کنند عید انقلاب را، سالروز انقلاب را، یادبود انقلاب را. این معنایش چیست؟ این معنایش این است که انقلاب، قائم به ایمانهای آحاد مردم است؛ مخالفین با انقلاب، مخالفین با نظام برآمده‌ی از انقلاب، با مردم رو به رو هستند، با مردم طرفند.

- بیست و دوی بهمن متعلق به ملت ایران است، متعلق به امام بزرگوار است، متعلق به شهداست، متعلق به آن روح و معنای حقیقی انقلاب اسلامی است، مال ملت است؛ دشمن می‌خواهد این ثروت عظیم و ذخیره‌ی عظیم ملی را متزلزل کند، ضعیف کند. شما با تمام قوا انشاء الله باید در صحنه باشید و عاقلانه و مدبرانه حرکت کنید. ملت هم - بدایید - دلیند و دلیسته‌ی به همین شعارهای اساسی انقلاب است.



خدایا! چه کنم؟ آیا مرا با این حال قبول می کنند؟
اگر قبولم کنند شرمدهم و سرافکندهام.
با چه رویی به جنت تو داخل شوم؟
زیرا که جنت تو بالاتر از آن است که شخص کناهکاری
همچون من وارد آن شود.
شهید مصطفی اسماعیلی



نخستین پکلار نیکوپور شهداء
همایه شاند ارواح طیبه امام و شهدادها بعلوات
سال هشتم / بهمن ماه ۱۳۸۸
شماره صد و شانزدهم / بهمن ۳۰۰ تومان

با هشارت:
سازمان بیان شهید و امور ایثارگران استان قم
و با حمایت:
بنیاد حفظ و شرافت شهیدی دفاع مقدس استان قم
کمیته حفایت و نظارت بر مرکز فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سردبیر:
علیرضا صداقت

هیئت تحریر:
سید محمد جواد حسینی
حسن درویش خانی
امور مالی و پیشگیری:

سید مهدی هاشمی / محمد علی معیل
امور منترکن:

مهدي اشکبوس / مرتضي نيكوبيان

طراحی و کرافت:
کانون تبلیغاتی نقش محراب ۹۱۲۲۵۲۵۷۹

مدیر سایت:
عباس افتخاری

آدرس دفتر نشریه:
قم / میدان آزادگان / خیابان انصار الحسین علیه السلام
کانون فرهنگی و پیمجویی مسجد انصار الحسین علیه السلام
پیامک / تلفن: ۰۹۱۲۲۵۱۵۰۴۹
قم / خیابان آیت الله طالقانی / کوچه ۱۱۲
فرعی شماره ۱۰ / پلاک ۱۶۸
دفتر فرهنگی هنری نقش محراب
تلفن: ۰۲۵۱/۷۷۳۰۳۸۶

جهاتیان حدمت استادم زده بک امام خمینی هستیم

سازمان چهاردهم جوانی کشوری و سوسیال که جس ناوان از مردان
زنان خواهیم کنار گذاشت
امام سیاست فرموده زنگی یعنی احتجاج و راه عقیده





مانور

روز دوازدهم!

- پاریس نوبل لوشنتو (۳۰ ژانویه ۱۹۷۹) ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ بعد از نماز مغرب و عشا

«من از خدای تبارک و تعالی سلامت همه شما را می‌خواهم و من از اینکه در این مدت شماها زحمت کشیدید غفران می‌خواهم. خداوند شما همه را حفظ بکند و سلامت بدارد و ما حالا می‌رویم به این مملکت بیینم که آیا چه می‌شود. هر چی که بشود همین است. ما بنا داریم که برویم. حالا چه از بین راه برگردیم و باز هم خدمت شما باشیم و چه برویم و بیاده بشویم و آنجا چه شود.»

یکی از حضار «اما افتخار می‌کنیم قربان در خدمتتان باشیم،»

امام «خدای همه‌تان را حفظ کند و من این را هم بگویم به شما آقایان که به آقایان یزدی و بعضی از آقایان گفتم که من بیعتم را از شماها برداشتی عرض می‌کنم که و ممکن است آن طوری که اینها تهیه دیدند در این سفر خطر در کار باشد و من میل ندارم که به خاطر من شماها خدا نخواسته در خطر بیفتد. من سنم دیگر گذشته، شماها حالا جوانید.»

یکی از حضار «... این سخن را با خون سرخ خود امضا می‌کنم.»

یکی دیگر از حضار «من به خانم‌ها عرض کردم که آقا فرمودند احیاناً خانم‌ها نباشند در هوایپما، آنها گفتند که من خدمتتان عرض کنم مگر امام حسین، حضرت زینب و خواهران خوبش را همراه نبرند!»

امام «خوب، حالا امام حسین، امام حسین بود. ما یک جور دیگر است وضعنام. نخیر من میل دارم خانم‌ها نباشند. آقایان هم همین طور. الان هم گمان می‌کنم اگر این طور بشود که من بروم علی حده و بعد آقایان بیانند بهتر است. خداوند عمر شما را زیاد کند. موفق باشید ان شاءالله. در هر صورت من برایم ناگوار است که برای خاطر من کسی به زحمت بیفت. من برای خودم مانع ندارم؛ اما ناگوار است برایم که بیینم یکی از برادرهای من، برای خاطر من گرفتار شده است. ان شاءالله خداوند همه‌تان را حفظ کند و موفق باشید.»

- «فروندگاه فرش می‌شود. خیابان‌های مسیر عبور را چراغانی می‌کنیم. طاق نصرت می‌گذاریم و از فروندگاه تا بهشت زهراء هم ایشان را با هلي کوپتر می‌بریم.»

این آخرین تصمیمهایی بود که کمیته استقبال از امام در تهران گرفت؛ چون برای همه چیز از امام در پاریس کسب تکلیف می‌کردند. آن شب هم زنگ زدن و اینها را به اطلاع رسانندن. امام گفت «نمی‌خواهد. مگر دارید کوروش را وارد ایران می‌کنید؟! یک طبله از ایران خارج شده و همان طبله به ایران برمی‌گردد. من می‌خواهم بین مردم باشم ولو کشته شوم!»

- هوایپما با نیم ساعت تأخیر نشست. آن نیم ساعت همه را ترسانده بود. می‌ترسیدند برای هوایپما یا امام مشکلی پیش آمده باشد. بعداً معلوم شد خود رزیم هم می‌ترسیده‌ها حتی خود هوایپمایی ایرفارنس هم ترسیده بود. اول حاضر نشده بود به امام و همراهان بلیط بفروشد. بعد یک ایرانی مقیم پاریس به اسم «میرمحمد صادقی» کل هوایپما را اجاره و بیمه کرده بوده. هزینه این کار شده بود ۱۴ میلیون تومان. آن موقع قیمت پیکان ۳۰ هزار تومان بود.

- برای استقبال از امام، آیت الله سنتدیده، برادر امام و آیت الله مطهری، رئیس شورای انقلاب رفتند داخل هوایپما و بعد امام آمد پایین. گروهی از دانش‌آموزان سرود «خینیه ای امام» را در سالن فروندگاه اجرا کردند. معلم آن دانش‌آموزها «محمدعلی رجایی» بود. یک دانشجو به اسم «نصرالله شادنوش» به نمایندگی از جامعه دانشجویان منتی را در خوش‌آمدگویی امام خواند، این متن را آقای مطهری نوشته بود. تلویزیون که قرار بود مراسم استقبال را مستقیماً پخش کند، وسط همین متن، برنامه را قطع کرد. خیلی‌ها آن روز تلویزیون‌هایشان را شکستند!

- آقای طلاقانی و دکتر بهشتی به خاطر فشار جمعیت و ازدحام با فقط امام به بهشت زهراء بروم و می‌روم!»

- بلیز ماشین بلندی است. گفتند «اگر این تو نشینید مردم راحت‌تر می‌توانند شما را بیینند.» گوش کرد و آمد که سور شود، گفتند «عقب بنشینید بهتر است.» پرسید «چرا؟» گفتند «شیشه‌های عقب را ضدگلوله کرده‌ایم. توی درها فولاد گذاشته‌ایم. جلو این طور نیست.» ابروهایش را در هم

در ورد و دندان



کشید و در جلو را باز کرد «مگر من شاهم؟!» بعد «حاج مهدی عراقی» و «مهدی صباغیان» هم پیاده شدند. گفته بودند که می خواهد فقط «احمد» توی ماشین همراهش باشد.

فحش می داد. فحش بد هم می داد؛ به شاه و پدرش و کس و کارش. دسته بلیزرا را هم ول نمی کرد. از سبیل ها و کلاهش معلوم بود بچه همان طرفهای است؛ شوش و مولوی. «رفیق دوست» با دست اشاره کرد و اخمهایش را کشید به هم که «برو آن طرف، از ماشین دور شو، دور شو!» هنوز سرزبانش بود که، امام برگشت نگاهش کرد. با غصب هم نگاهش کرد. گفت «تو رانندگی ات را بکن، چه کارش داری؟» «امروز به خاطر محبت مردم نزدیک بود که از بین بروم. یک وقت متوجه شدم که من عمامه ندارم. کفش ندارم. عبا ندارم و دارم از بین می روم و واقعاً دارم بیهوش می شوم. ظاهرآ اطرافیانم متوجه می شوند و خیلی هم فریاد می زنند که فشار نیاورید؛ ولی فایده ای نداشت. هلی کوپتر آمده بود که ببردش؛ اما یک ربع بال زد و نتوانست بشنیدن.

- همین که سخنرانی تمام شد، مردم ریخته بودند دورش. به «احمد» گفته بود «حساس کرم دارم قبض روح می شوم. بهترین لحظاتم همان موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می رفتم!»

- «مرا روی دست بلند کردند. روی آمبولانس و توی آمبولانس گذاشتند. تقریباً داشتم بیهوش می شدم که دیدم کسی پنهانی را آورده جلوی بینی من می گذارد. نمی دانستم که این دوست من است یا دوست من نیست. دیدم باز این که به هوشم بهتر از این است که احیاناً موقعی که از هوشم بروم، مرا از بین ببرد. دستم را که اصلاً قدرت نداشت تکان دادم؛ یعنی رد کردم و او هم البته دیگر این کار را نکرد؛ یعنی پنهانی را نیاورد.» آمبولانس مال شرکت نفت بود. از قبل در بهشت زهراء مستقر شده بود. چون کمیته بهداشت که بخشی از کمیته استقبال از امام بود، خواسته بودند آنجا آمده باشد.

- همه می توانستند از پشت پنجره های بیمارستان بینند. یک هلی کوپتر داشت فرود می آمد وسط حیاط بیمارستان. پرستارها و دکترها دویدند سمت حیاط. برانکارد هم آوردند. آمبولانس آمده بود و یکی از دکترها پژوی ۵۰۴، اش را آورد که برای همه شان آشنا بود. با بی حالی داشت به همه شان لبخند می زد. دستش را هم به سختی آورد و بود بالا به جای سلام که آنها گرفتند و بوسیدند.

- در می زندن. آن در مدرسه را که متوجه بود و به خواجه ای می خورد. نزدیک نصفه شب بود. آمدنند سراغ «سید علی خامنه ای». او مسئول کمیته تبلیغات ستاد استقبال امام بود. داشت می نوشت. گفتند «در متوجه مدرسه را می زندن!» اسلحه نداشت. چوی برداشت و پرسید «کی هستی؟!» جواب داد «روح الله!» مبهوت شده بود «روح الله؛ یعنی کی؟!»

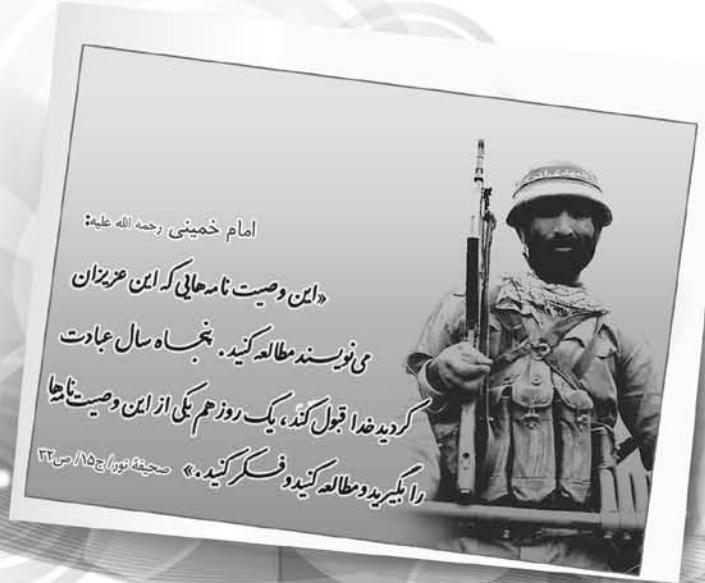
بعد از سخنرانی بهشت زهراء نمی دانستند امام دقیقاً کجاست. دوباره پرسید «کی هستی؟!» بالاخره «احمد» صدا زد «باز کنید در راه، آفاست!». می گفتند «خانمها به ملاقاتان نیایند بهتر است. احساساتی می شوند، یک وقت غش می کنند روسربی از سرشان می افتد. خوب نیست بخصوص که فیلمبردارهای خارجی هم هستند.»

صدایش بس بود برای اینکه آن سکوت مغض، جمع را بگیرد. گفت «هیچ اتفاقی نمی افتد. بگذارید بیایند.» و آمدند. روسربی ها و پارچه هایی که می خواستند تبرک شود، کف اتاق هم می افتد، خودش خم می شد، بر می داشت و بهشان بر می گرداند.

- تعجب کرده بود و دلش گرفته بود این سوال. پرسیده بودند توی هواییمای ایرفرانس وقتی خبرنگار سوال کرد حالا که بعد از ۱۵ سال به ایران بر می گردید، چه احسانی دارید؟ چرا گفته اید: هیچ! یعنی هیچ احسانی به مردم تان نداشید؟

«چقدر بی انصافند! من در فرودگاه گفتم این همه عوایط و احساسات بر دوش من سنگینی می کند و من نمی توانم پاسخ آن را بدهم؛ لیکن راجع به خاک ایران هیچ احسانی ندارم؛ زیرا برای من خاک ایران و عراق و کویت یکی است.»





امام خمینی رحمة الله عليه

«این وصیت نامه‌ای که این عزیزان
می‌نویسند مطالعه کنید. بخواه سال عبادت
کردید خدا قبل کند، یک روز هم کل از این وصیت نامه
را گیرید و مطالعه کنید و فکر کنید.» صحیح تورج/ج ۱۵ ص ۲۷

مقام معظم رهبری:

«این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید. من به توصیه ایشان خیلی عمل کرده‌ام.
هر چه از این وصیت‌نامه‌های همین بجهات شهید به دست رسانیده،
غالباً من اینها را خوانده‌ام. چیزهای عجیبی است. ما واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم.»

انقلاب در کلام شهیدان

شهید محمد تاریخی «بنده قصد جبهه دارم. اگر برگشتم خود به امور بجهه‌ها رسیدگی می‌کنم و اگر شهید شدم، به پدر و مادر و همسرم وصیت می‌کنم نسبت به انقلاب و فدار باشند. بجهه‌های را انقلابی بار بیاورند. دوست امام امت باشند. هر کس خواست به انقلاب خدشه وارد کند، اگر توانستند جلوگیری نمایند، اگر نتوانستند به مقامات انقلابی نورآغاز ارش نمایند. البته بنده هر قدر نسبت به انقلاب توصیه کنم، کم است.»

شهید علی فدوی «تها تقاضای این است انقلاب را تا آنجا که توان دارید، حمایت و به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آله معصومین علیهم السلام فرموده‌اند گوش دهید که رضای خدا و صلاح انسان در آن است.»

شهید اسماعیل میبیان «ای منافقان! شما بداین با این اعمال جنایتکارانه خود نمی‌توانید مردم را از صحته به در کنید. ای منافقان کوردل! شما که دم از طرفداری خلق می‌زنید، شما که ناجوانمردانه در معابر عمومی و نمازجمعه‌ها با نارنجک و ... چندین کودک، زن و پیرمرد بی‌گناه را شهید می‌کنید، آیا این اعمال ناخداخه را طرفداری از خلق می‌گوید؟

ای منافقان! دیگر این ملت عزیز شما را شناخته و پی به ماهیت شما برد و می‌دانند که شما از آمریکا و شوروی بدتر هستید و گول شما را نخواهند خورد و نقشه‌های شوم را نقش بر آب خواهند کرد.»

شهید علی قلادی « تمام مستضعفین عالم امید به انقلاب ما بستاند و در فرهنگ اسلامی ما نامید کردن افراد گناه بزرگی است. شما ای ملت عظیم اسلام! با کوشش و فداکاری، ملت‌های مستضعف را از زیر بوغ استعمار برها نمایید.»

شهید مصطفی کاظمی فراهنگ «نگذارید که خون شهدای عزیز و انقلاب اسلامی و استقلال و اسلامی را خوبیهای هزاران شهید و مجرح و معلول و مفقود است، از بین برود. بدانید فردای قیامت باید در مقابل خون شهیدان و امام، جوایگو باشد. کاری کنید که فردای قیامت در پیش خدا و رسول او و شهدا سرافکنده و خجل نشوید.»

شهید مسعود محمدی ستوده «برای سرافرازی انقلاب اسلامی بکوشید. نارسایی‌ها شما را نامید و منحرف نکند.»

شهید مصطفی پهلوی «امید است که برادران و خواهران در راه پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی تا ظهور امام زمان علیه السلام جهت انقلاب اسلامی کردن جهان، قدم بردارید. ان شاء الله.»

شهید محمد تقی لنگرودی (وصیت دیگر من این است که همواره مواطن خانین به انقلاب و جنایتکاران و منافقین باشد).



روزشما

پلاک

۱۴

۵۷/۱۱/۴ - با استقرار تانکها و رژه پوشها فرودگاه مهرآباد اشغال نظامی شد.

۵۷/۱۱/۴ - با پخش خبر اشغال فرودگاه مهرآباد مردم دسته

۵۷/۱۱/۵ - دسته به طرف فرودگاه در حرکت هستند و هر دقیقه به تعداد آنها افزوده می شود. هواپیمایی کشور امروز اعلام کرد به علت بدبی هوا و عدم دید کافی، کلیه پروازها تا صبح روز یکشنبه

۵۷/۱۱/۶ - هفتگاههای اجازه نشستن و یا پرواز در فرودگاه مهرآباد را

۵۷/۱۱/۷ - امام خمینی نجف را ترک کرد، ایشان احتمالاً به

۵۷/۱۱/۸ - امام دیروز وارد پاریس شدند و احتمالاً مقربی در

۵۷/۱۱/۹ - فرانسه ایجاد می کنند. یادآور می شویم که ایشان قصد عزیمت به کوبیت را داشتند که ممانتع بعمل آمد.

۵۷/۱۱/۱۰ - امام خمینی برای بیان خواسته های خود از این فرودگاه

۵۷/۱۱/۱۱ - آیت الله خمینی برآمد سازش با حکومت را رد

کردند.

۵۷/۱۱/۱۲ - شاپور بختیار به نخست وزیری از جانب شاه منسوب شد.

۵۷/۱۱/۱۳ - آیت الله طالقانی: بختیار هیچ شانسی ندارد، درست است که دولت جدید عملآ تشکیل شده ولی ملت و

۵۷/۱۱/۱۴ - آیت الله خمینی نمی توانند آنرا پذیرند. مادام که رژیم استبداد آیین کشور هست هیچ دولتی پایدار نخواهد بود.

۵۷/۱۱/۱۵ - شاه رفت، بختیار: با امام خمینی در تماس در این اطلاعیه امام شاه رفت، رژیم شاهنشاهی فرو

۵۷/۱۱/۱۶ - ریخت، دزدان بیت المال سرمایه ها را خارج کردند و یکی پس از دیگری گریختند، ملت شجاع در اولین فرصت به حساب

آنها نخواهند رسید.

۵۷/۱۱/۱۷ - خبرگزاری فرانسه: امام خمینی روز جمعه با یک هواپیمای ایران وارد تهران نخواهند شد. دویست روزنامه نگار در همین هواپیما خواهند بود. امام خمینی از فرودگاه به بهشت زهرا می روند و در آنجا نطق ایراد خواهند کرد.

۵۷/۱۱/۱۸ - با انتشار خبر بازگشت امام مردم خود را آماده استقبال می کنند. ایران خود را برای بزرگترین استقبال تاریخ خود از رهبر ملت، آیت الله خمینی آماده می کند.

۵۷/۱۱/۱۹ - گروهی از مردم تقاضا کردند که کارکنان اعتصابی رادیو و تلویزیون به مناسبی ورود امام خمینی دست از اعتصاب بودند و مراسم ورود را مستقیم پخش کنند.

۵۷/۱۱/۲۰ - ساعت ۱۰ صبح فردا طی مراسمی با حضور آیت الله طالقانی یک هواپیما از فرودگاه مهرآباد برای بازگشت امام خمینی، به پاریس پرواز نخواهد کرد. این پرواز (پرواز انقلاب) نامگذاری شد.



آفات انقلاب در کلام امام

آفات انقلاب در کلام امام فمیلی رحمه الله:

- امروز آنها فهمیدند که با اسلام و وحدت کلمه ملت، آنها شکست خورده‌اند؛ آنها احساس شکست در خودشان کردند و اگر خدای نخواسته در این امر سستی بشود آنها قطع می‌کنند ریشه‌های ما و ریشه اسلام را.

۵۷/۱۲/۲۲

- رژیم طاغوتی رفت و لکن خطراتی هست. دست‌های اجنبی در کار می‌باشد تا دویاره ما را به وضع اویله برگرداند؛ تفرقه بین صفوف ایرانیان بیندازند. و وظیفه ماست که از این نهضت پاسداری کنیم.

وحدت کلمه به کار بیندیم و شما با وحدت کلمه توائیستید با دست خالی بر قدرت‌های بزرگ پیروز شوید. قدرت‌های بزرگ نتوائیستند محمد رضا را نگه دارند. قدرت‌های بزرگ مخصوصاً آمریکا و انگلستان برای نگهداری او کوشش فراوانی کردند؛ ولی در برابر خواست ملت کاری پیش نبردند. بهوش باشید! هنوز آنان در صدد از بین بردن شما هستند؛ ایادی آنان در همه جا تبلیغ می‌کنند...

کلام

۵۸/۱/۲۵

- همه اشار ملت مخصوصاً آنهاي که در رأس کار هستند، خصوصاً روحانيونی که در رأس کار هستند، اينها جديت كنند به اينکه مبادا خدای نخواسته چهره جمهوري اسلام به طور قبيح بين مردم وجود پيدا کند ...

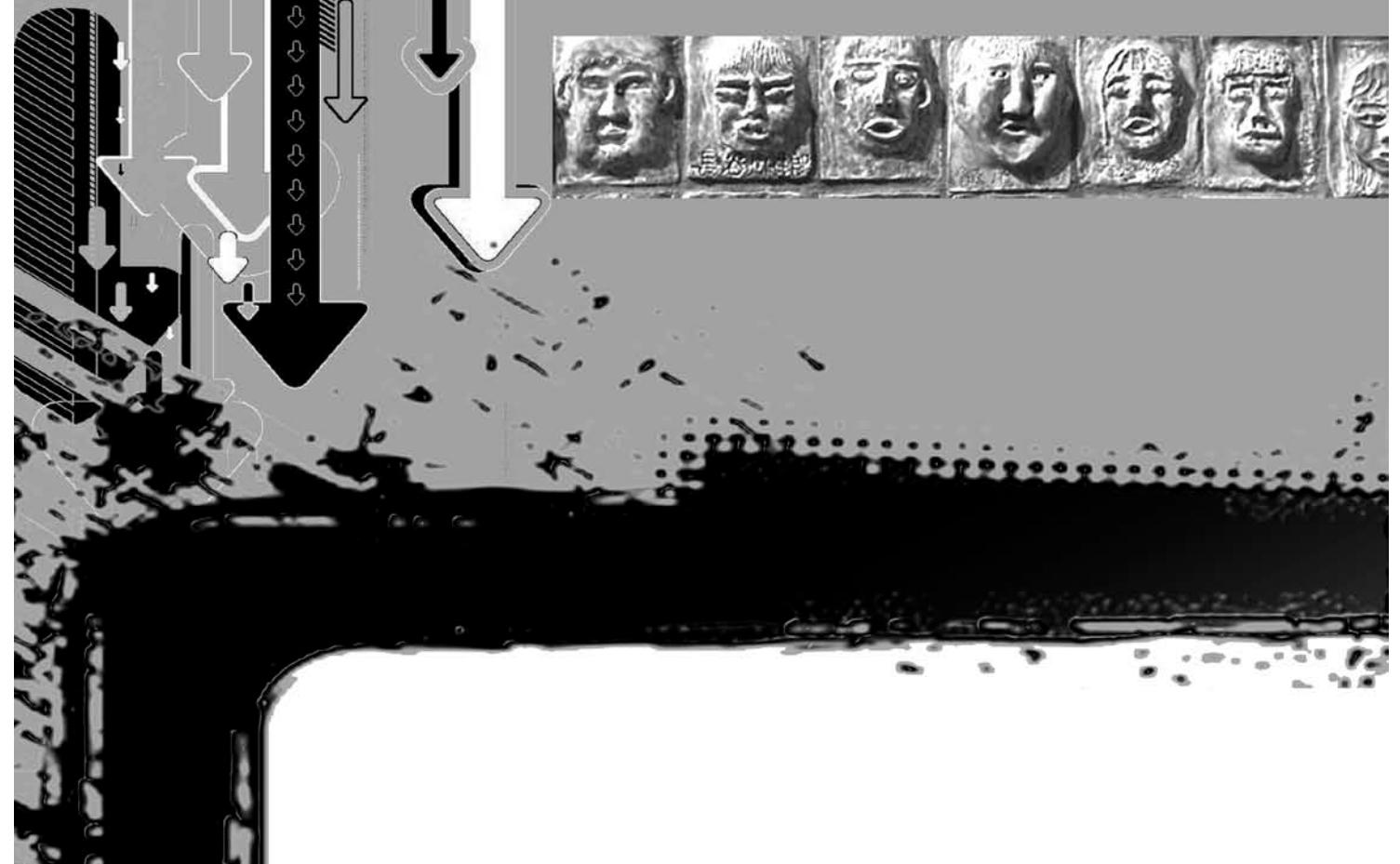
وقتي که دولت طاغوتی رفت، مردم توقيع دولت اسلامي دارند. مردم توقيع دارند که حالا که نمی توانيد همه کارها را يك دفعه اصلاح کنيد؛ لكن اينهاي که در رأس کار هستند جوري نباشد که اسلام را هم يك دولت طاغوتی ما عرضه بکنیم.

اگر ما مسامحه بکنیم در امور، یا تخطی کنیم از آن مشی که اسلام و حکومت‌های اسلامی دارد، این اسباب این می‌شود که اسلام را ما در نظر عالم، در نظر جوان‌های بی اطلاع از اسلام، قشرهایی که اسلام را درست اطلاع بر آن ندارند، در نظر اينها يك صورت طاغوتی به آن داده بشود. اين شکست است که تا آخر اسلام را به شکست می‌رساند.

۵۸/۳/۸

- دست‌های خائن از راه نفاق افکنی، خلل می‌خواهند وارد کنند بر نهضت ما. از راه اينکه يك دسته‌ای را در مقابل دسته دیگر قرار بدهد. اغفال کنند يك دسته از جوانها، يك دسته از روستایی‌هایی که دل صاف دارند. قلوب الهی صاف دارند. از آنها استفاده کنند و بر ضد شما جوان‌ها که پاسدار اسلام هستید و برای اسلام قیام کردید و برای اسلام این مشتقات را متحمل شدید. آنها را می‌خواهند در مقابل شما قرار بدهند و نگذارند این مسائلی که الان ما مبتلا به آن هستیم به پیش ببرود.

۵۸/۹/۳۰



- حریف‌های ما کار کشته و کار کرده و مطالعه کرده هستند. اینها مطالعه کردند که باید در این وقتی که یک همچو انقلابی با دست خود ملت پیش آمده است، کودتا نبوده است که اختیارش را بشود یک کسی بگیرد و آن تحت نفوذ دیگری باشد. با دست همین ملت بوده است و یک ملت را نمی‌شود مهار کرد.

باید چه بکنند، تا اینکه انقلاب را نگذارند به ثمر برسد. باید خود انقلاب را از باطن داخل خودش فاسد کنند. فعالیت‌الان در این جهت است که می‌خواهند که این انقلاب را در خودش ایجاد نفاق و اختلاف کنند و مدفونش کنند و پس از اینکه خود انقلاب مددون شد، بیایند و یک نفری که خودشان تعیین می‌کنند، یک کودتایی، یک ساطعی درست کنند و همان مسائل سابق را پیش بیاورند.

۶۰/۱۰/۵

- به هوش باشید که موریانه‌های موذی، این ایادی استکبار جهانی در صدد رخنه کردن در صفوی شما هستند. دستهای وحدت را به هم دهید و بازو به بازوی هم یکدل و یک جهت این هدیه الهی را، که پس از قرون مت마다 به شما عطا فرموده قدردانی و حفظ کنید و از نقصها و کمبودها که لازمه هر انقلابی است و در انقلاب شما به برکت اسلامی و مردمی بودن از همه کمتر است، به خود سستی راه ندهید، که با خواست خداوند میان با پیروزی شما همه چیز اصلاح می‌شود.

۶۲/۱۱/۲۲ - اگر بتوانند با نیروی نظامی، اگر نشد، با نشر فرهنگ مبتذل خود و بیگانه کردن ملت از اسلام و فرهنگ ملی خویش و اگر هیچ کدام از اینها نشد، ایادی خود فروخته خود از منافقین و لیبرالها و بی‌دینها را که کشن روحاًتیون و افراد بیگناه برایشان چون آب خوردن است و در منازل و مراکز ادارات نفوذ می‌دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند. و نفوذیها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند.

۶۸/۱/۲. موجه می‌زنند.

آفات انقلاب در کلام امام



قیام مردم غیور تبریز

قیام خونین مردم تبریز در چهلم فاجعه قم (۱۳۵۶/۱۱/۲۹)

روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ که مصادف با چهلم فاجعه ۱۹ دی قم بود، در بسیاری از شهرها و نقاط کشور، مجلس ختم و سوگواری برقرار شد. در شهر قهرمان پرور تبریز نیز قرار بود ساعت ۱۰ صبح مردم در مسجد «قزلی» (میرزا آقا یوسف مجتبه) تجمع نمایند. دعوت از سوی «آیت الله قاضی طباطبائی» و ده تن دیگر از علمای تبریز صورت گرفته بود. در روز ۲۹ بهمن مردم در مقابل مسجد اجتماع نموده و اعلامیه‌ها را نیز مطالعه می‌کردند. سرگرد «مقصود حق شناس»، رئیس کلاتری بازار به همراه عده‌ای مأمور سر مرد و به مردم اعلام می‌کند که متفرق شوند؛ اما مردم توجهی به اخطارهای او نمی‌کنند.

خادم مسجد که قصد باز نمودن درب مسجد را بنا به دستور آیت الله قاضی طباطبائی داشت، توسط مأمورین از این کار منع می‌شود. تعدادی از جوانان به طرف سرگرد حق شناس حرکت می‌کنند و از او می‌خواهند تا درب مسجد جهت برگزاری مراسم باز شود. هیچ کس به فریادهای «براکنده شویید!» او توجهی نمی‌کند او با لحن تند و زشت خطاب به جوانان می‌گوید: «نمی‌شود! در این طولیه باید بسته بماند!»

جوانی از غیرتمندان تبریز به نام «محمد تجلی» که از پاره کردن اعلامیه و سخنان توهین آمیز او به هیجان آمده بود، با گلابیز می‌شود. حق شناس با اسلحه کمری اش، این جوان ۲۲ ساله را به شهادت می‌رساند. مردم خشمگین جنازه خون آلود شهید را برداشته و در خیابانها به راه می‌افتد. مردم گروه گروه به صفت راهپیمایان می‌پیوندند و بدین ترتیب قیام آغاز می‌شود.

«یحیی لیقوانی» رئیس ساواک تبریز که به گستردگی قیام واقف گشته بود، با تهران تماس می‌گیرد و کسب تکلیف می‌کند. شاه به «جمشید آموزگار» دستور حفاظت از بنبازین‌ها، کارخانه‌ها، ادارات دولتی و سرکوب شدید مردم را می‌دهد. شورای امنیتی استان استقرار یکان‌های نظامی را در سطح شهر می‌دهد و دو دستگاه نفربر و یک دستگاه نفربر را نیز به خیابان می‌آورند و استاندار، «سپهبد آزموده» با آیت الله قاضی تماس می‌گیرد و می‌گوید مراسم را می‌توانند بعد از ظهر در مساجد مختلف برقرار کنند، به شرطی که مردم به رعایت نظم و آرامش دعوت شوند. در شهر، جمیعت خشمگین، ساختمان حزب رستاخیز را تصرف و خودروها و ساختمان‌های دولتی را به آتش می‌کشند. دانشجویان دانشگاه نیز به همراه مردم در این قیام حضور پیدا می‌کنند.

تبریز در این روز به صورت یک شهر جنگ زده درآمد. خیابان‌ها از خون جوانان، بازاریان، دانشجویان و مردان و زنان زنگین شد و بدین ترتیب پس از فاجعه خونین قم، جنایت دیگری بر جنایتهای رژیم افزوده شد.

سرانجام ساعت ۵ بعد از ظهر، نیروهای نظامی بر شهر مسلط شدند. در آمار ساواک چنین آمده است:

۵۸۱ نفر دستگیر، ۹ نفر کشته، ۱۱۸ نفر زخمی، سه دستگاه تانک، ۲ سینما، یک هتل، کاخ جوانان، حزب رستاخیز و تعدادی اتومبیل شخصی و دولتی به آتش کشیده شدند.

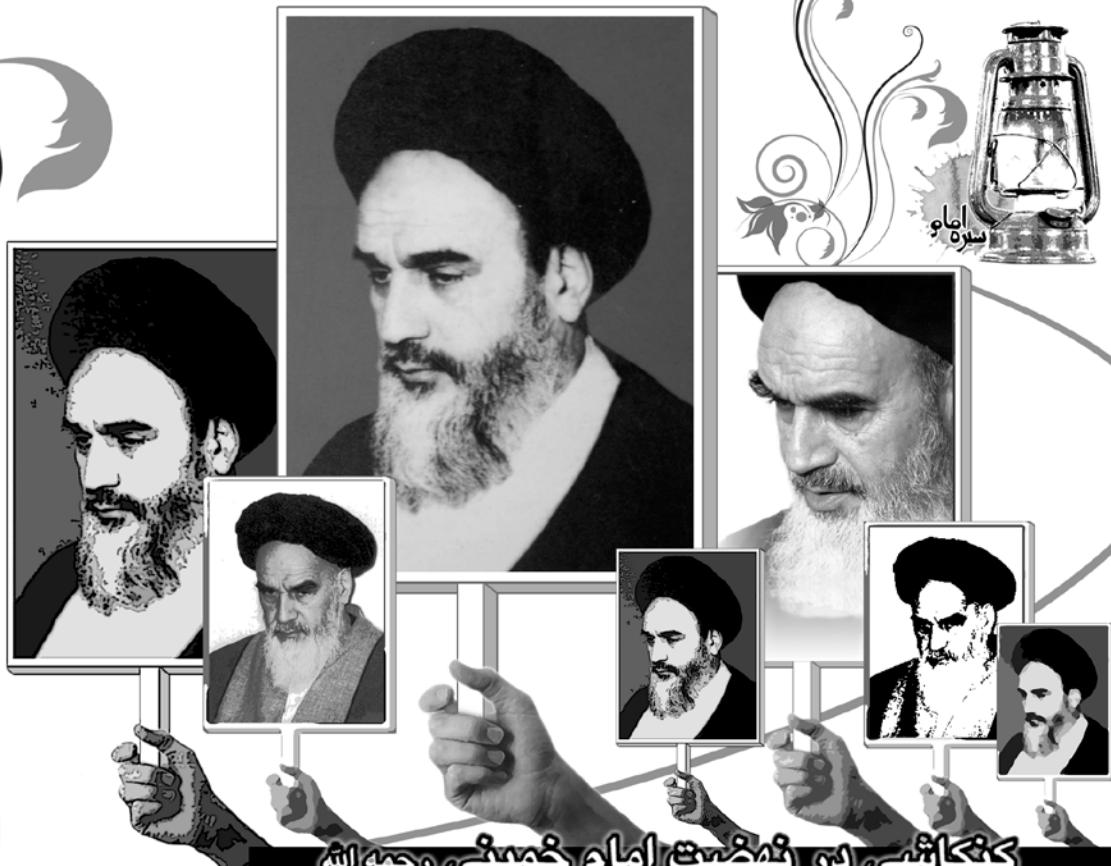
کشnar مردم تبریز، شاه را غافلگیر کرد؛ چون او که به نظر خود توانسته بود پرده‌ای ضخیم بر روی فاجعه قم بکشد، حتی اقدام دیگر کل سازمان ملل را به سود خود تمام کند و افکار دنیا را از درک فاجعه قم منحرف سازد، در قیام مردم تبریز به کلی دست و پای خود را گم کرد.

امام خمینی (رحمه الله):

«... خاطره بسیار اسف‌انگیز قم هنوز ما را در رنج داشت که فاجعه بسیار ناکوار تبریز پیش آمد که هر مسلمی را رنج داد و ما را به سوگ نشاند. من به شما اهالی معظم آذربایجان نوید می‌دهم، نوید پیروزی نهایی ...»

با خواست خداوند قهار، اکنون در تمام کشور صدای ضدشاهی و ضد رژیمی بلند است و بلندتر خواهد شد و پرچم اسلام بر دوش روحانیون ارجمند برای انتقام از این ضحاک زمان به اهتزاز خواهد درآمد و ملت اسلام یکدل و یک جهت به پاس از مکتب حیات بخش قرآن، آثار این رژیم ضد اسلامی و مروج زرتشتی را محو خواهد کرد؛ «الیس الصیبح بقیری». صحیفه نور ۲۷، ص ۲۷





کنکاشی در نهضت امام خمینی رحمة الله

- در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ زمانی که رژیم از ساعت ۴ بعد از ظهر اعلام حکومت نظامی کرد و امام فرمود که مردم حکومت نظامی را نقض کنند و به خیابانها ببریزند، مرحوم آیت‌الله طالقانی خدمت امام رفته و گفت: مگر این رژیم را نمی‌شناسید؟ مردم را تار و مار می‌کنند. امام هم جواب داده بودند که این حرف، «از من نیست». آقای طالقانی می‌گویند: با شنیدن این سخن، راضی شدم و رفتم. اما نفألی به قرآن زدم. آیه ۸۷ از سوره یوسف آمد که می‌فرماید: «لا تیأسوا من روح الله» از روح و رحمت خدا نالمید نشوید. وقتی این آیه را خواندم، با خودم گفتم حتماً ارتباطی وجود دارد که من توان درک آن را ندارم. پس باید کارها را به خدا و این ارتباط روحانی واگذار کرد.

- یک روز که من خدمت ایشان رسیدم به بنده فرمودند شما به عنوان نماینده من در اروپا باید به آن جا مسافرت کنید. البته کار شما این است که بایستی مسلمانان و دانشجویان را به معارف بلند اسلامی آشنا کنید و با رسانه‌ها مصاحبه کنید و مردم را نسبت به انقلاب روشن کنید و هدف از انقلاب را بیان کنید و در رفع نابسامانیها بکوشید و ... بنده رفتم به اروپا و سفر اول من دو ماه طول کشید. بعد که برگشتم، عکسها و نوشته‌های فراوانی آورده بودم که چقدر رسانه‌های گروهی اروپا، مطبوعاتشان علیه امام و انقلاب ما مطلب نوشته بودند.

عکس‌هایی از حضرت امام در حالی که شمشیر به دستش است و حمله می‌کند. عکس‌هایی که امام وسط ایستاده و گرزی در دست ایشان هست و اطرافش رئیس جمهور آمریکا، نخست وزیر سوری، نخست وزیر انگلستان و رئیس جمهور فرانسه هستند که امام با گرزی به کله اینها می‌کوید. من از این مسائل ناراحت بودم و به امام عرض کردم باید کار کنیم و ... امام فرمودند: شما ناراحت نباشید، معلوم است که انقلاب ما خیلی اساسی است. خیلی کارگر افتاده، خیلی مؤثر شده است. اگر این جور نبود، ما باید ناراحت می‌شدیم. شما از این ناراحت نباشید. اینها سیلی خورده‌اند و ضربت خورده‌اند. منتهی باید بیدار باشیم و این انقلاب را حفظ کنیم و راه خود را ادامه بدهیم. (اوه «آیت الله العظمی نوای همدان»)

- یکی از دوستان به واسطه ای یکی از شخصیتها نقل می‌کرد که پیوسته پرسشی در ذهن و اندیشه‌ام جریان داشت که امام چگونه رژیم شاهنشاهی را سرنگون کرد. مترصد فرصتی بودیم که خدمت ایشان شریفیاب شده و سوال را طرح نمایم، تا اینکه توفیق حاصل شد و از محضر ایشان طرح و برنامه‌شان را در تحقق این امر سوال نمودم. فرمودند: من طرحی نداشتم! مجددًا سوال کردم، منظورم این است که برنامه زمان‌بندی شما چه بود. فرمودند برنامه زمان‌بندی شده نداشتم. برای بار سوم سوال کردم پس چگونه شد رژیم ننگین ستمشاھی سقوط کرد. حضرت امام پاسخ فرمودند: من در هر مقطع و در هر مرحله فکر کردم که تکلیف الهی من چیست؟ و بر اساس همان تکلیف عمل کردم و خدا انقلاب اسلامی را پیروز کرد. بیکری از کتاب به شوق هشمه موسسه فرهنگی قدر ولایت

جنگ‌ها هیچ کجای دنیا دوست داشتند نیستند. هیچ مردمی کشتن، آوارگی و ویرانی را دوست ندارند. ایرانی‌ها در جشن پیروزی انقلابیان بودند که ارتش بعضی صدام شعله‌های جنگ را بر سرشار آوار کرد. خیلی‌ها همراه صدام اراده کردند ایرانی‌ها و انقلابیان را ریشه کن کنند. پنهان هم نمی‌کردند؛ در مصاحبه‌های رسمی می‌گفتند و در روزنامه‌هایشان می‌نوشتند؛ هم غربی‌ها، هم شرقی‌ها و هم خیلی‌های دیگر. همه جای دنیا مردم روزهای استادگی شان را دوست دارند. از روزهای مقاومت و عقب زدن و ناکام گذاشتن دشمنان شان به خوبی یاد می‌کنند، حتی اگر زخم برداشته باشند.

آنها می‌باشد میان مانع‌های ساحل فاو، معبری باز می‌کردند - تا نیروهای بعدی که با قایق می‌آمدند، در ساحل پخش می-شدند و فاو را می‌گرفتند. گزارش فرمانده عراقی در همان ساعت‌های اولیه نشان می‌داد غواص‌های خط‌شکن موفق عمل کرده‌اند: «دشمن ایرانی، مانند سیل با قایق نیرو پیاده می‌کند! وضع ما بسیار بد است! اگر جاره‌ای نکنید تا ام القصر هم می‌روندا!» چند حمله فریب هم در حدود ام الرصاص و شلمچه طراحی شده بود که سر در گمی دشمن را بیشتر می‌کرد. فرماندهی عراق به نیروهای فاو اعلام کرد: «مقاوم باشید. سه لشگر زرهی می‌فرستیم و ایرانی‌ها را شکست می‌دهیم». اما تا آنها به خودشان بیایند، رژمندهای ایرانی فاو را محاصره کرده بودند. روز اول عملیات که به پایان رسید، فاو کامل در اختیار ایران بود. عراقی‌ها حسابی غافلگیر شده بودند و حتی نیروی هوایی شان هم نتوانست برای حمله به رژمندگان متتمرکز شود. ۳۶ ساعت از شروع عملیات می‌گذشت که دشمن لشگر پست‌جمش را وارد منطقه کرد تا اولین پاتک جدی را شروع کند. جنگ سختی در گرفت. بعضی جاهانگار به جنگ تن به تن کشید. پاتک دشمن به نتیجه نرسید. ایرانی‌ها ماشین‌های مهندسی‌شان را هم از ارونده گذرانده بودند و لودرها و بولدرزهای مهندسی ایران، خط دفاعی محکمی در شمال فاو تشکیل دادند.

عملیات والفجر (۸/۱۳۶۴)؛ عملیات غیر ممکن

ابتدا جنگ عراقی‌ها از ارونده عبور نکردند. از مرز خرم‌شهر وارد شدند و می‌خواستند بعد از اشغال خرم‌شهر، آبادان را بگیرند تا ارونده را کاملاً عراقی کنند. از ارونده نگذشته‌اند؛ چون فکرش را هم نمی‌کردند بتوان از ارونده گذشت؛ اما ایرانی‌ها در عملیات والفجر، از ارونده گذشتند و یکی از بی‌نظریترین عملیات‌های نظامی دنیا را ثبت کردند. تیمرمن، محقق آمریکایی، درباره عبور ایرانی‌ها از ارونده نوشت: «است:

«نیروهای رژمنده ایرانی کاری کردند که از نظر ناظران نظامی غیرممکن بود.»

aronde roodxanahai pижиде буда جزر و مد زياد و نوسانات عجيب جريان آب. قبل از عملیات ماهما مطالعه کردند و حالات‌های مختلف ارونده را بررسی و ثبت کردند. باید برای عبور نیروهای خط‌شکن فکری می‌شد و بعد برای پشتیبانی و عبور بقیه نیروها. غواص‌ها و نیروهای خط‌شکن ماهما آموش ديدند و مقدمات عملیات فراهم شد. می‌باشد تمام فعالیت‌ها محروم‌انجام می‌شد. حتی تا نزدیکی عملیات هم بسیاری از رژمندها و فرماندهان گردان‌ها از عملیات خبر نداشتند.

۱۰:۲۲ دقیقه بیستم بهمن سال ۱۳۶۴ عملیات والفجر با رمز یا فاطمه الزهرا سلام الله علیها شروع شد. سیل غواص‌های خط‌شکن به سمت ساحل فاو سرازیر شد.



کسی وارد سنگر شد. بسته‌ای به فرمانده داد و گفت فرمانده سپاه داده. بسته را باز کرد؛ پرچمی سبز، بوی خوش عطر و نامه‌ای با این مضمون: «این پرچم گنبد امام رضاست. بر فراز بلندترین مناره شهر فاو نصبش کنید». فاو را که گرفتند، پرچم را زندن بالای یکی از مناره‌های مسجد شهر.

- قائم مقام لشگر بود. پرید توی آب سرد کارون و شنا کرد. زمستان بود. از آب که بیرون آمد از سرما می‌لرزید. گفتم حاجی توی این سرما هوس شنا کرده‌ای؟! گفت امروز گردن‌ها می‌آیند برای تمرين شنا. خواستم قبل از آنها خودم طعم سرمای آب را چشیده باشم.

- تیربارچی عراقی، یکی یکی بجهها را می‌زد. خیلی قدر بود. با هزار زحمت اسیرش کردیم. وقتی گرفتیمش خیلی ترسیده بود. عکس بچهاش را از جیب بیرون آورد و التماس کرد که نکشیم. خیلی را شهید و زخمی کرده بود؛ اما بجهها ازش گذشتند و فرستادن عقب.

- مجروح‌ها کمتر شده بودند و داشت هوا روشن می‌شد. گفتم کمی استراحت کنم. از درمانگاه صحرایی بیرون آمدم. یکی بی حال کنار خاکریز افتاده بود. سه تا از انگشتانش قطع شده بود و خونریزی بی‌حالش کرده بود. گفتم چرا نیامدی داخل تا مدواویت کنم؟ گفت وقتی اینجا رسیدم یکی می‌گفت آنها بی که زخم‌شان سطحی است، صبر کنند تا به بقیه که مجروحیت‌شان زیاد است برسیم. من هم صبر کردم!

نیروی هوایی عراق برای جبران شکست‌های زمینی وارد عمل شد. مأموریت هوایی‌ها، بمباران عقبه رزمانده‌های ایرانی با انواع بم‌ها از جمله بمب شیمیایی بود. جنگ هوایی با آتش پرچم ضد هوایی‌های ایران شروع شد. ضد هوایی‌های دقیق ایران، هشت روز فعال بودند و هر روز سه تا چهار هوایی‌مای عراقی را ساقط می‌کردند.

نیروهای ایرانی نیمی از کارخانه نمک را هم گرفته بودند. تا نیمه اسفند پاتک‌های دشمن و مقاومت رزمانده‌ها با پشتیبانی آتش بی‌نظیر تپخانه هر روز تکرار می‌شد و هر روز هم با موقوفیت نیروهای ایران و نامیدی دشمن از پس گرفتن فاو همراه بود.

۱۷ فروردین تولد صدام بود. فرماندهان عراقی به صدام قول دادند فاو را پس می‌گیرند و به عنوان هدیه تولد به صدام می‌دهند. چهارم فروردین باز دیگر عراق حمله شدید و پر حجمی را شروع کرد. آنها از بم‌های شیمیایی هم بسیار استفاده کردند؛ اما جز تلفات چیزی عایدشان نشد. پس از ۸۷ روز، والفجر^۸ با تسلط کامل ایران بر فاو به پایان رسید و ارتباط عراق با ابهای آزاد جهان قطع شد.

خطاطراتی از عملیات والفجر^۸
- تا غواص‌ها خودشان را به آن سوی اروند و ساحل عراق نرسانند، عملیات شروع نمی‌شود. فرمانده لشگر ۲۵ کربلا تندر تن دن قدم می‌زنند. بالا و پایین می‌روند. دلوپس است. در فکر غواص‌هast. الان کجا‌یند؟ چه می‌کنند؟

برگرفته از وزیر نامه جایی برای رسیدن؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

عملیات والفجر هشت





مقاصد اقتصادی رژیم پهلوی

- در یکی از استاد محروم‌انه ساواک، از رازی بسیار مهم پرده برداشته شده است؛ دولت اسرائیل در قبال خدمات هویدا در معامله محروم‌انه فروش نفت به اسرائیل (در شرایطی که اعراب فروش نفت را تحریم کرده بودند و اسرائیل شدیداً به نفت نیاز داشت)، یکصدو چهل هزار متر مربع زمین در فلسطین به عنوان پاداش خوش خدمتی به هویدا داده است.

- در سال ۱۳۱۶ شمسی، وقتی جنون زمین‌خواری رضا شاه در دنیا آوازه افکند، یکی از جراید فرانسوی نوشت: «در ایران جانوری عجیب پیدا شده که مثل شته عمل می‌کند. با این تفاوت که شته، برگ درختان را می‌خورد؛ ولی این جانور تاجدار زمین‌خوار است و هر قدر هم املاک مردم را می‌خورد سیر نمی‌شود».

بر اثر این حقیقت گوبی روزنامه‌نویس فرانسوی، روابط سیاسی ایران و فرانسه به هم خورد و به دستور رضا شاه، سفیر ایران از پاریس احضار شد و تا سال ۱۳۱۸ شمسی روابط سیاسی مغلق ماند.

- دادستان تهران در زمان شریف امامی فهرست دقیقی از افرادی که پول‌هایی را به شکل ارز خارج کرده بودند، استخراج کرد. در این فهرست، شخص اعلیٰ حضرت به خروج ۳۱ میلیارد دلار ارز، از کشور متهم شده بود.

- فریده دیبا: «ارتشد فردوس رئیس بازرگانی شاهنشاهی بود و وظیفه داشت به جستجوی موارد فساد، بی‌لیاقتی و نافرمانی در میان مقامات مستول کشور پردازد.



گاهی اوقات او با اکیپ بازرگانی خود ماهها و گاه بیش از یک سال زحمت می‌کشید و از یک اداره دولتی ارتش بازرگانی می‌کرد و استند مربوط به دزدی و اختلاس وزرا و مستولان طراز اول را بیرون می‌آورد و به شاه می‌داد؛ اما محمدرضا دستور می‌داد این گزارش‌ها بایگانی شوند.

شاه می‌گفت: مملکت پول زیادی دارد و این قبیل دزدی‌ها لطمهدی ای دارایی‌های مملکت نمی‌زند. وقتی ما به مصر یک میلیارد دلار، به اسرائیل یک میلیارد دلار، به سازمان آب لندن نیم میلیارد دلار و به سایر ممالک میلیاردها دلار وام می‌دهیم، چه اشکالای دارد یک عده از مدیران مملکت ما هم به نوابی برست و چاق شوند.»

دستور فرج، ص ۲۸۲.

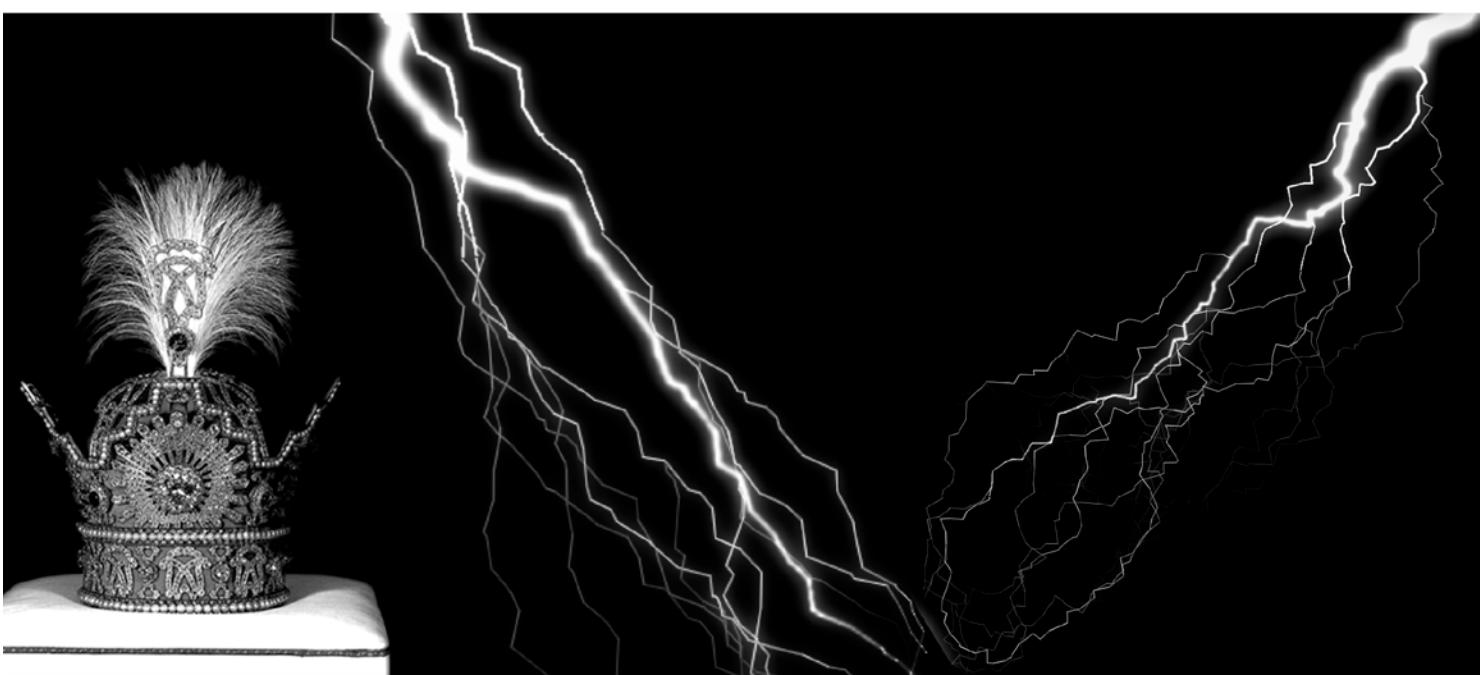
مقاصد سیاسی رژیم پهلوی

- حسین فردوست: «سفارت آمریکا به اطلاع محمدرضا رساند که تلفن‌هایی که استفاده می‌کنید، مطمئن نیست و امکان استراق سمع خیلی زیاد است و پیشنهاد کردند که دریار یک کابل ده شماره‌ای بکشد که از مراکز تلفن خود کار عبور نکند؛ بلکه مستقیماً به محل های مورد نظر وصل شود. محمدرضا موافقت کرد و آمریکایی‌ها تلفن را کشیدند. این تلفن‌ها به تلفن قرمز معروف شد. کسانی که از تلفن قرمز استفاده می‌کردند عبارت بودند از: رئیس اداره دوم ارتش، رئیس ساواک، فرمانده ژاندارمری، رئیس شهریانی، رئیس دفتر و پژوه اطلاعات. من مطلع بودم که یک تلفن قرمز هم در سفارت آمریکاست و هر ده شماره را استراق سمع می‌کند.

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۵.

کفایت





مفاد فرهنگی رژیم پهلوی

- به محض اینکه در تپه‌های مارلیک اشیاء گران قیمت کشف شد، ملکه اشرف آن محل را خربزاری کرد و محتریات آن تپه از آن به بعد به دست معامله گران تمام دنیا رسید.

- فرح می گوید: «هویدا نقاط ضعف شاه را به خوبی شناسایی کرده بود پس از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، پیشنهاد خط‌نگی را به شاه داد و از او خواست تا موضوع رسمي بودن دین اسلام را در کشور لغو کند و اجازه دهد بهایان به فعالیت گسترده برای توسعه بهایی گری در ایران پردازند. شاه اعتقادات مذهبی نداشت و به خصوص در این سال‌های آخر حکومتش که مرتب مورد مدد و چاپلوسی قرار می گرفت، به شدت بی دین شده بود و حتی بدش نمی آمد توصیه هویدا را به کار بیندید؛ اما از مردم به شدت می ترسید و وحشت داشت که مردم علیه او دست به شورش بزنند.

به همین خاطر از هویدا خواست تا وسیله رشد بهایان را فراهم کند؛ اما به طور رسمي وعلنی در این مورد صحبتی نکند و حتی موضوع بهایی بودن خودش را هم پنهان نگه دارد.

خاطرات من و فرج، ج ۳، ص ۱۰۶۱.

- ساواک در ادامه برنامه‌های خود برای تضعیف روحانیون مخالف رژیم، در صدد کنترل حوزه و برنامه‌های درسی آنجا برآمد. به این منظور طرح امتحان گفرون از طلاق را مطرح کرد تا بدین وسیله بتواند طلاق مخالف رژیم را بهانه نداشتن شرایط تحصیل از حوزه‌های علمیه بیرون کند و مخالفت‌های رژیم در حوزه را از بین ببرد؛ البته این برنامه ساواک با مخالفت اکثر علماء و مراجع رویه رو شد و شکست خورد. پس از آن ساواک پیشنهاد تأسیس دانشکده علوم اسلامی را داد تا شاید بتواند حوزه را تضعیف کند و جذایت و محبویت آن را کاهش دهد.

- یکی از مظاهر اسلام‌زدایی دوره پهلوی، تقویت روزافروزن مذاهب منسوجه یا ساختگی بود. تقویت کلیمی‌ها از جهت اقتصادی در دوره محمدرضا به جایی رسیده بود که می‌توان گفت پهلوی اقتصاد کشور را در قبضه قدرت کلیمی‌ها قرار داده بود.

ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در دربار شاه، در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «... مطلع ترین همکاری خارجی من در تهران، که کمتر از هم چشم به می‌خورد، تعاینده سیاسی اسرائیل در تهران بود. او یکی از دیپلمات‌های ارشد کشور خود به شمار می‌رفت؛ اما در تهران عنوان سفارت وجود نداشت؛ زیرا با وجود روابط صمیمانه اسرائیل با حکومت شاه، چون ایران یک کشور اسلامی بود، شاه ترجیح می‌داد روابط با اسرائیل در سطحی غیر رسمي باقی بماند. با وجود این، چون قریب ۸۰ هزار یهودی در ایران زندگی می‌کردند و جامعه یهودیان ایران در کلیه رشته‌های تجارت و اقتصاد ایران رسوخ کرده بودند، دیپلمات‌های اسرائیل در تهران در شبکه اطلاعاتی وسیعی در ایران دسترسی داشتند که نظری آن در اختیار هیچ کشوری نبود.»

اهرم‌های سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی، ص ۱۸۷-۱۸۸.

- یکی از خیانت‌های هویدا در مدت نخست وزیری سیزده ساله‌اش، حاکم کردن بهایان بر مقدرات و امور کشور مسلمان و شیعه ایران بود. بشنویم از زبان فریده دیبا: «در زمان نخست وزیری هویدا، زندگی و فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بهایان کاملاً علنی شد. از بهایان عمله راه یافته به مناصب حکومتی که اسم آنها به خاطرم مانده است می‌توانم به سپهبد اسلامه صنیعی (وزیر جنگ)، منصور روحانی (وزیر آب، برق و کشاورزی)، خانم فرج پارسا (وزیر آموزش و پرورش) و هوشمنگ نهادنی (وزیر کار، آبادانی و مسکن) اشاره کنم.

دفتر فرج، ص ۳۳۳.



بعد رحیمعلی خرم، توانست محوطه عظیم پارک ارم کنونی را تصاحب و در آنجا دریاچه مصنوعی و باغ وحش و کاباره و تأسیسات تفریحی احداث کند. رحیمعلی مانند سایر کاباره‌داران به دربار شاه سرویس می‌داد و زنان خواندن و رقصه را برای شاه و درباریان دستچین می‌کرد.^{۱۹}

خاطرات من و فرج بهلوی، ج ۱، ص ۴۲۷.

- ارتشبید فردوست: «در مسافت به آمریکا و در نیویورک من دو نفر را به محمد رضا معرفی کردم؛ یکی «گریس کلی» بود که آن زمان آرتیس تئاتر بود. محمد رضا بازها با او ملاقات کرد و یک سری جواهر به ارزش حدود یک میلیون دلار به او داد!! نفر دوم یک دختر آمریکایی ۱۹ ساله بود که ملکه زیبایی جهان شده بود. محمد رضا مرا فرستاد و من او را آوردم. محمد رضا بعد از چندبار ملاقات، به او نیز یک سری جواهر داد که حدود یک میلیون دلار ارزش داشت!!

- در سال ۱۳۱۴ شمسی رضاشاه به تمام وزارت‌خانه‌ها به ویژه دربار و معارف دستور داد تا مقامات برگزاری جشن بزرگی را برای اعلام «آزادی زنان» و احراق حقوق بانوان فراهم سازند.

این مراسم در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ با حضور زنان و دختران خاندان سلطنتی، درباریان و کارمندان دولت (بالاچار) آن هم بدون پوشش و به بیانه اعطاً دانش‌نامه به فارغ التحصیلان دانش‌سرا برگزار شد.

همه شرکت کنندگان در مراسم لباس غربی بر تن کرده بودند و هیچ کس حق استفاده از پوشش اسلامی و بومی را نداشت. شاه سخترانی مفصلی ایراد کرد و به مردم ایران به خاطر رسیدن به این پیشرفت تبریک گفت و اظهار خوشحالی کرد که امروز بانوان به حقوق مسلم خود رسیده‌اند و اظهار امیدواری کرد که این پیشرفت نصب همه بانوان کشور حتی بانوان روستاها نیز بشود. وی برای انجام نیات خود با تمام توان می‌کوشید. پس از تبعید و مرگش هم پرسش، محمد رضا بر نامه پدر را دنبال کرد و پیش برد.

آذرخش بر تاریکی، ج ۱۹، ص ۱۴.

ساواک در کنار این برنامه‌ها با بازداشت، زندانی کردن، شکنجه، تبعید، ممنوع المیز کردن و بردن طلاق به سریازی سعی داشت از ادامه فعالیت‌های روحانیون به رهبری امام خمینی جلوگیری کند.

ساواک، ج ۳، ص ۷۰.

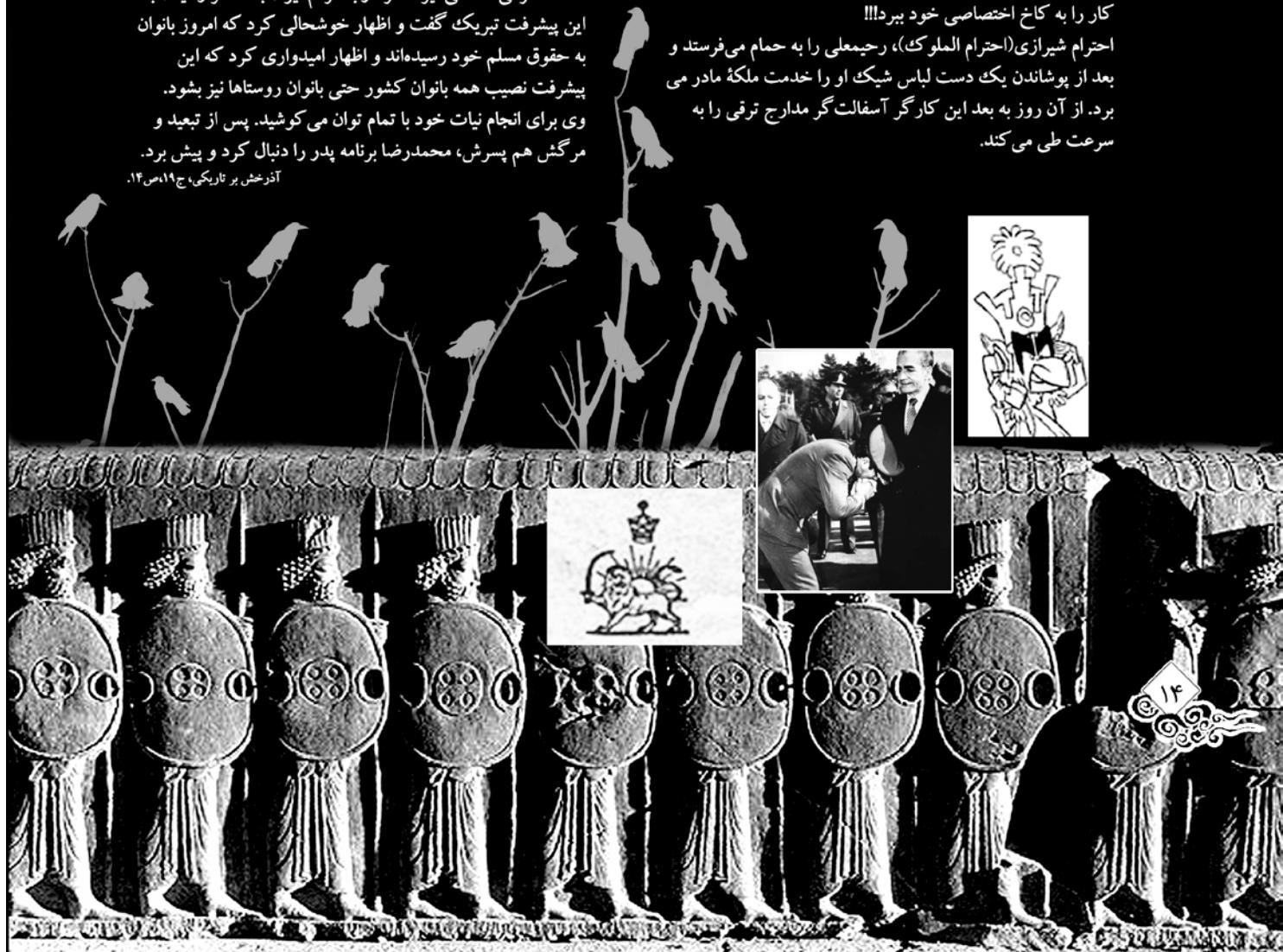
- مجله آمریکایی ساگا نوشت: «در سال ۱۹۶۹ حدود ۱۸ تن تریاک کشف شد و دولت ایران که طبق معاهده بین المللی موظف بود میزان دقیق تریاک مکشوفه را به کمیسیون ویژه سازمان ملل گزارش دهد، میزان تریاک مکشوفه را فقط نیم تن گزارش داد، کمیسیون ویژه سازمان ملل از نماینده ایران توضیح خواست؛ ولی پاسخی نگرفت.»

محمد رضا برادر ناتی شاه در یکی از کلوب‌های شباهنگ تهران پرده از راز تریاک‌های مکشوفه برداشت و گفت: مواد مخدوشی که به وسیله ژاندارمری و شهریانی کشف می‌شود پس از مدتی به مقر اشرف پهلوی حمل می‌گردد و سپس در داخل یا خارج از کشور به فروش می‌رسد.

- اسکندر دلدم: «رحیمعلی خرم، آدمی قلچماق با هیکلی نخراشیده بود که به کارگری اشتغال داشت. یک روز در اوایل تیرماه او را به اتفاق تعداد زیادی کارگر برای آسفالت کردن خیابان‌های کاخ‌های سعدآباد به این محل می‌برند.

از قضای روزگار مادر شاه، تاج الملوك، به اتفاق احترام شیرازی، ندیمه و همه کاره خود از آن محل عبور می‌کرده که چشمش به این گردن کلفت می‌افتد و هوس می‌کند که این کارگر آسفالت کار را به کاخ اختصاصی خود ببرد!!!

احترام شیرازی (احترام الملوك)، رحیمعلی را به حمام می‌فرستد و بعد از پوشاندن یک دست لباس شبک اورا خدمت ملکه مادر می‌برد. از آن روز به بعد این کارگر آسفالت گر مدارج ترقی را به سرعت طی می‌کند.



آیا میدانید؟



آیا می‌دانید...؟

آیا می‌دانید گروهک منافقین در سال ۱۳۵۴ مارکسیم را ایدئولوژی خود قرار دادند؟

آیا می‌دانید که «محمد سعودی» از رهبران منافقین اعتراف کرده که جاسوس شوروی بود است؟

آیا می‌دانید که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ منافقین صدھا تن از مردم را با تفنگ و پیچ گوشی و تبغ موکتبری در خیابان‌ها سلاخی کردند؟

آیا می‌دانید «سعود رجوی» سرکرده منافقین، و «ابوالحسن بنی‌صدر» پس از جنایات فراوان با هم به فرانسه گریختند؟

آیا می‌دانید که منافقین رئیس جمهور «رجایی» و نخست وزیر «باهر» و شهید «بهشتی» را ترور کرده‌اند؟

آیا می‌دانید که پنج شهید محارب همگی به دست گروهک منافقین به شهادت رسیده‌اند؟

آیا می‌دانید که منافقین مستولیت تمام ترورها را در نشیره رسمی خود؛ «مجاهد»، پذیرفته‌اند؟

آیا می‌دانید که میانگین عملیات تخریب و بمب گذاری منافقین ۲۰ عملیات در هفته بود؟
آیا می‌دانید منافقین در جنگ تحملی با حمایت حزب بعث عملیات‌های مرصاد، چلچراغ و آفتاب را علیه ایران انجام دادند؟

آیا می‌دانید که رجوى بعد از اخراج از فرانسه در سال ۱۳۶۵ رسماً به دامان صدام پناهنده شد؟

آیا می‌دانید که گروهک منافقین ۳۷ میلیون بشکه نفت از صدام روش گرفته است؟

آیا می‌دانید شهید «هاشمی‌نژاد»، «شهید لاجوردی» و شهید «صیاد شیرازی» به دست منافقین ترور شده‌اند؟

آیا می‌دانید منافقین در کشتار مظلومانه حجاج بیت الله الحرام در مکه در سال ۱۳۶۶ با حکام آل سعود همکاری کرده‌اند؟

آیا می‌دانید که منافقین در کُردکشی عملیات انفال در عراق با صدام همکاری داشتند؟

آیا می‌دانید که بعد از عملیات کردکشی، صدام هر ماه ۳۰ میلیون دلار در اختیار منافقین قرار می‌داد؟

آیا می‌دانید یک شرکت اسرائیلی در تل آویو حامی مالی پخش تلویزیون منافقین است؟

آیا می‌دانید منافقین با سرکرده گروهک تروریستی جندالله، ریگی، در ارتباط است؟

آیا می‌دانید بنا بر اعترافات اعضای سازمان «القاعدہ» آنها در اردوگاه منافقین آموزش می‌دیدند؟

آیا می‌دانید که نام گروهک منافقین در لیست بین المللی گروههای تروریستی است؟

آیا می‌دانید که منافقین اعضای معرض خود را در اردوگاه اشرف شکنجه می‌کنند؟

آیا می‌دانید که ۱۸ میلیون تن از مردم عراق خواستار اخراج منافقین از کشورشان شده‌اند؟

آیا می‌دانید...

برای اطلاع بیشتر از صدھا جنایت دیگر منافقین و دیدن لیست ۱۶۰۰۰ نفری قربانیان ترور در ایران

به وب سایت کانون هabilian مراجعه فرمایید: WWW.HABILIAN.COM

به جدهام متولّ شدم



- چند سال قبل از پیروزی انقلاب، ماموران شاه دنبال من بودند و بارها مرا به زندان بردند. یکی از روزها که برای رساندن پیامی از حضرت امام(ره) به بیرون رفته بودم، مردستگیر کردند. چند روز در زندان شهربانی بیرون گردیدم، ولی این بار با دفعات قبیل بسیار متفاوت بود. شریون ترین خاطراتم به همین چند روز مربوط است.

در روزهایی که زندانی بودم، همه نیروهای زندان، ناهار و شام مهمان من بودند! مردم وقتی مطلع شدند که من دستگیر شده‌ام، برای من غذا آوردند و با این کار علاوه خود را به من نشان دادند.

همه نوع غذایی بود و می‌توانست یک میهانی بزرگ را جوابگو باشد. من به اندازه معمول غذا می‌خوردم و بقیه را به ماموران و نیروهای زندان می‌دادم.

ویژه نامه آب، آبینه، افتاب/موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی(ره)

- در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی که قضیه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی پیش آمد، ندای امام از نجف اشرف باعث حرکت‌های در حوزه علمیه مشهد گردید و سواک و سواک با اطلاع از این که همه این تحریک‌ها به محوریت چند نفر انجام می‌پذیرد که در راس آنها حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است. از این رو ایشان را دستگیر و روانه زندان کرد.

بنده نیز به همین دلیل در زندان بودم. فردای آن روز ایشان که در سلول مجاور من بودند در اثر نفوذی که در زندان باتان گذاشته بودند موفق شدند از زندان بیرون بیایند. ایشان وقتی مرا با آن وضع رقت بار دیدند، فرمودند: دیشب تو بودی که ناله می‌کردی؟ پاسخ دادم بله و ادامه دادم با همین وضع خون آلود مجبور شدم نماز صبح را برای اینکه قضا نشود بجا آورم، آیا نماز صحیح است؟

آقا فرمودند: بهترین نمازی که شاید در عمرت موفق به خواندن آن شدی، همین دور رکعت بوده است. دیشب که ناله‌های تو را به این نحو می‌شنیدم با خودم می‌گفتم: این شخص کیست، یک لحظه در دلم به جده ام حضرت زهرا سلام الله علیها متولّ شدم که صاحب این ناله هر که هست از شکنجه خلاصی یابد. این سخن و ملاقات چنان در من تاثیر گذاشت که دردهای ناشی از شکنجه را به فراموشی سپردم.

حجه الاسلام والمسلمین صادقی (مشهد)





کشاندم و گفتم:

همین نقشه و توطئه برای محو اسلام بود که به حادثه مدرسه فیضیه کشیده شد و کار را به آنجا رسانید که در یک روز مقدس به مدرسه فیضیه و به خانه امام صادق علیه السلام بریزند و کماندوها چنین کنند و چنان کنند. از ضرب و شتم طلاب، از آتش زدن عمامه‌ها، از آتش زدن قرآن، از غارت و از بین بردن دارایی ناچیز طلاب، آنچه را که دیده و شنیده بودم، برای مردم بیان کردم.

یکبار، صدای ضجه و ناله مردم بلند شد. مردم به شدت گریه می‌کردند و من در طول منبرهایی که رفته‌ام، کمتر سراغ دارم که مردم مانند آن روز منقلب شده باشند و گریه کنند. واقعاً غوغایی برپا شد. در پایان، چند کلمه‌ای از مصیبت کربلا یاد کردم.

لیکن می‌دیدم که فاجعه فیضیه به حدی مردم را متاثر و منقلب کرده که به فکر مصیبت کربلا نیستند و آنچا بودم که دریافتم امام چقدر عمیق و حکیمانه و دوراندیشانه، برنامه‌ریزی و محاسبه کرده بودند. مسلمان هیچ عاملی ممکن نبود مثل روضه فیضیه و موقعیتی که به مناسبت محرم پیش آمده بود، نتواند مردم را بیدار کند و دستگاه را رسوا و منکوب کند.»

حکایت‌نامه سلنه زهره / حسن صدری مازندرانی / ص ۵۲

... «من پیام امام را به آقایان مشهد رسانیدم و بعد از آن عازم بیرجند شدم تا دهه عاشرورا را در آن شهر به منبر بروم. ترتیبی دادم که روز هفتم محرم، در یک مجلس باشکوه رسالت خود را آغاز کنم. روز موعود فرا رسید، عصر جمعه بود. پیش از من، یکی به منبر رفت، سخنان او طولانی شد. وقتی من به منبر رفتم، حدود بیست دقیقه به غروب بود و از این که فرصت لازم برای سخن گفتن نداشتم، سخت ناراحت و خشمگین بودم و به شدت می‌جوشیدم.

به هر حال نشستم روی منبر، بدون مقدمه شروع به صحبت کردم. یکی، دو کلمه خطبه خواندم و با صدای بلند درباره سلطه غرب در کشورمان سخنانی ایجاد کردم و بحث را به فاجعه مدرسه فیضیه

شیوه‌های خانگی

همایش ششم، آذر



۸۴- گفتم: «کجا برادر؟» گفت: «با برادر فلانی کار دارم.» گفتم: «اطفال سلاحتون را تحويل بدھید» گفت: «الله اکبر!» گفتم: «یعنی چی؟» گفت: «ما مسلح به الله اکبریم،» بعد هم زیر زیرکی خندید. ۸۵- رفته بودند شناسایی. شب قبل ابرها کثار رفته بودند. ماه همه جا را روشن کرده بود. مجبور شده بودند بمانند.

وقتی برگشتند خیلی گرسنه بودند. افتاده بودند توی سفره و می خوردند. یکی از بچه ها که قد کوچکی هم داشت جلو امد و خیلی عادی گفت: «دوستان اگر ترکیدید، ما رو هم شفاعت کنید.» بقیه هم می خندیدند. هم به حرف او هم به خودن بچه های اطلاعات. ۸۶- آماده می شدند توی سنگر بخوابند. یکی شان گفت: «برادر برای نماز شب بلند شدی، نمی خواهد ما رو دعا کنی. فقط دست و پامونو لگد نکن.» و احباب داد: «کی من؟ من اگر بلند بشم، فقط برای آب خوردن.» یک نفر سرش را از زیر پتو درآورد و گفت: «دوستان توجه کنند، ایشون نماز شب هم آب می کشیده ما خبر نداشیم.» و همه خندیدند.

۸۷- یک سیلی محکم، دستش را گرفت به گونه اش. گفتم: «قلدر شدی، بچه های مدرسه رو می زنی! دفعه چندمته؟ چند دفعه بھت گفتم اینجا ادای اوباش رو در نیار. اگر خیلی زور داری برو جبهه خودتو نشون بده.»

خیلی بد ضایعش کردم. آن هم جلوی جمع. فردا نیامد مدرسه. پس فردا هم، سراغش را گرفتم، گفتند رفته جبهه.

۸۱- وقتی آمده بود جبهه سالم و سرحال بود. رفت تخریب. پایش که رفت روی مین برگشت عقب. بار دوم که آمد جبهه، تک تیر انداز شد با یک پا. خمپاره که خورد به سنگرش، آن یکی پایش هم که معیوب شد، برگشت عقب. بار سوم که آمد، رفت توی آشیزخانه برای سبب زمینی پوست کنند. آشیزخانه را که هواییها بمباران کردند، تنش که پر از ترکش شد، رفت عقب درسش را خواند.

۸۲- خیلی شوخ بود. هر وقت بود خنده هم بود. هر جایی بود در هر حالتی دست بردار نبود. خمپاره که منفجر شد ترکش که خورد گفت: «بچه ها ناراحت نیاشید، من می روم عقب، امام تنها نیاشد.» امدادگرها که می گذاشتندش روی برانکارد، از خنده روده برشده بودند. ۸۳- امدادگر بودیم. توی هیری بیری گلوله و خمپاره و منور برانکارد آوردیم، مجروحی را بیریم. هیکلی بود، خیلی. برانکارد را که باز کردیم رویش نوشته بود «حداکثر ظرفیت ۰.۵ کیلو» هم می خنده مان گرفت هم مجروح. امان از بچه های تبلیغات. برانکارد ما را هم بی نصیب نگذاشته بودند.



۹۲- یک موقعیتی را داده بودند به ما دو تا، هر دو آربی چی داشتیم، او می‌زد من کمک بودم، من می‌زدم او کمک بود و یک بار نوبت من بود، حال نداشتم بلند شوم، فهمید، قبضه را آماده کرد، بلند شد، شلیک کرد، نشست. با یک خال هندی روی پیشانی اش.

۹۳- توی مدرسه صدایش می‌زدیم «حسین عشقی» یاد نیست چرا، با هم رفیقیم جبهه، با هم رفیقیم تخریب، یک بار که رفته بودیم برای شناسایی و معتبر زدن، رفت روی مین، بدون حسین برگشتم، توی دفترچه خاطراتم نوشتم «حسین عشقی به عشقش رسید».

۸۸- همه را صف کرده بودند که قبل از اعزام واکسن بزنند.

خودش را به هر کاری زد که واکسن نزند. می‌گفت من قبل اججه بودم احتیاج به واکسن ندارم، چند بار هم خواست یواشکی از صف رد پشود، اما نگذاشتند. نوبتش که شد، آستینش را که بالا زدند، دیدند

دستش مصنوعی است. برش گردانند.

۸۹- رفته بودیم میدان تیر، هر چه تیر می‌زدم به هدف نمی‌خورد، اطرافش هم نمی‌خورد. دو سه نفر آمدند گفتند اشکال نداره شما برو

جلوتر بزن، رفتم جلو، نخورد، باز هم جلوتر، نخورد...

اسلحه را گرفتم رو به دیوار نمی‌خورد، خشاب را در آوردم، نامدها تیر

مشقی گذاشتند. گلوله بدون مردمی، ایستاده بودند و می‌خندیدند.

۹۰- دیدم نشسته کنار جاده و کتابی می‌خواند، گفتم: «بچه اینجا

چی کار می‌کنی؟» گفت: «گردانم رو گم کردم.» گفتم: «اون چه

توی دستت؟» نشان داد، کتاب انگلیسی دوم دیبرستان بود. گفتم:

۹۱- سوارش کردم رساندمش به گردانش.

فرمانده نمی‌گذاشت بیاید، می‌گفت کوچک است. می‌گفت

می‌ترسد و بقیه را لو می‌دهد. پسر گریه و زاری کرد، بقیه هم پا

در میانی کردند. فرمانده گفت: «من مسئولیت قبول نمی‌کنم، یکی

مسئولیتش را قبول کنه.» پسر، فرمانده زخمی را گرفته بود روی

دوشش. می‌گفت: «نرس،» می‌گفت: «می‌رسانمت.» می‌گفت:

«گریه زاری نکن، لو می‌رویم.» می‌گفت: «من مسئول شما را

برسانم عقب، چاکرت هم هستم.»



در میان شعارهای انقلاب، گاهی شعارهای طنزگونه بر سر زبانها جاری می شد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ما می گیم خر نمیخوایم پالون خر عوض میشه

ما می گیم شاه نمیخوایم نخست وزیر عوض میشه

نه شاه می خوایم نه شاهپور لعنت به هر چه مزدور

(در اعتراض به تمویض پی در پی نخست وزیر و به کار گمارده شدن شاهپور بختیار)



ازهاری گو ساله، ای خر چار ستاره، بازم بگو نواره، نوارکه پا نداره، چشمای تو خماره...

(در اعتراض به اظهارات ارتشد ازهاری، نخست وزیر نظامی شاه که می گفت یک شب به پشت بام خانه رفته و با

دوربین اطراف را نگاه کرد، دیدم از مردم خبری نیست، فقط یک عدد ضبط صوت آورده‌اند و در آن صدای مردم را

گذاشته و پخش می کنند)

اویسی، ازهاری دو تا سگ شکاری

ازهاری، ازهاری می بندیمت به گاری

(در پاسخ به تهدیدات ازهاری، نخست وزیر و اویسی فرماندار نظامی تهران این شعارها داده می شد)

مرگ بر بختیار نوکر بی اختیار

مرگ بر بختیار نوکر جیره خوار

کابینه‌ی بختیار دولت بی اختیار

این است شعار بختیار

منقل و بافور رو بیار

(این شعارها در اعتراض به حکومت دست نشانده بختیار بود)

و امثال این شعارها:

شاه فراری شده

بسته به گاری شده

بد جوری افتاده تو هچل

ساواک بی پدر شد

شاه رهبری زایشگاه

کشن شاه قانونیه

امشب هوا بارونیه

این وطن، وطن نشود

آواره گردی

آه و اویلا

مرگ بر شاه

پسر رضا کچل

شاه در بدر شد

جوانان دانشگاه

تا شاه کفن نشود

ای شاه خائن

کشته جوانان وطن

مرگ بر شاه



نشریه قافله نور حمایت از فناوری ها و مهندسی های نوین و پژوهشی و آنچه برای این هدف مفید باشد

۰۳۵۱-۷۷۲۰۳۸۶ / ۰۹۱۲۲۵۳۵۵۷۹ / ۰۹۱۲۷۵۱۲۱۷۴



مشاوره و اجرای طرحهای تبلیغاتی

7712412

09127512174

نظرارت و اجرا از طریق تا چاب

کلیه خدمات تخصصی مشاوره تبلیغات

هنر
تجلى شیدایی است

و شیدایی

هر چه هست در عشق است.



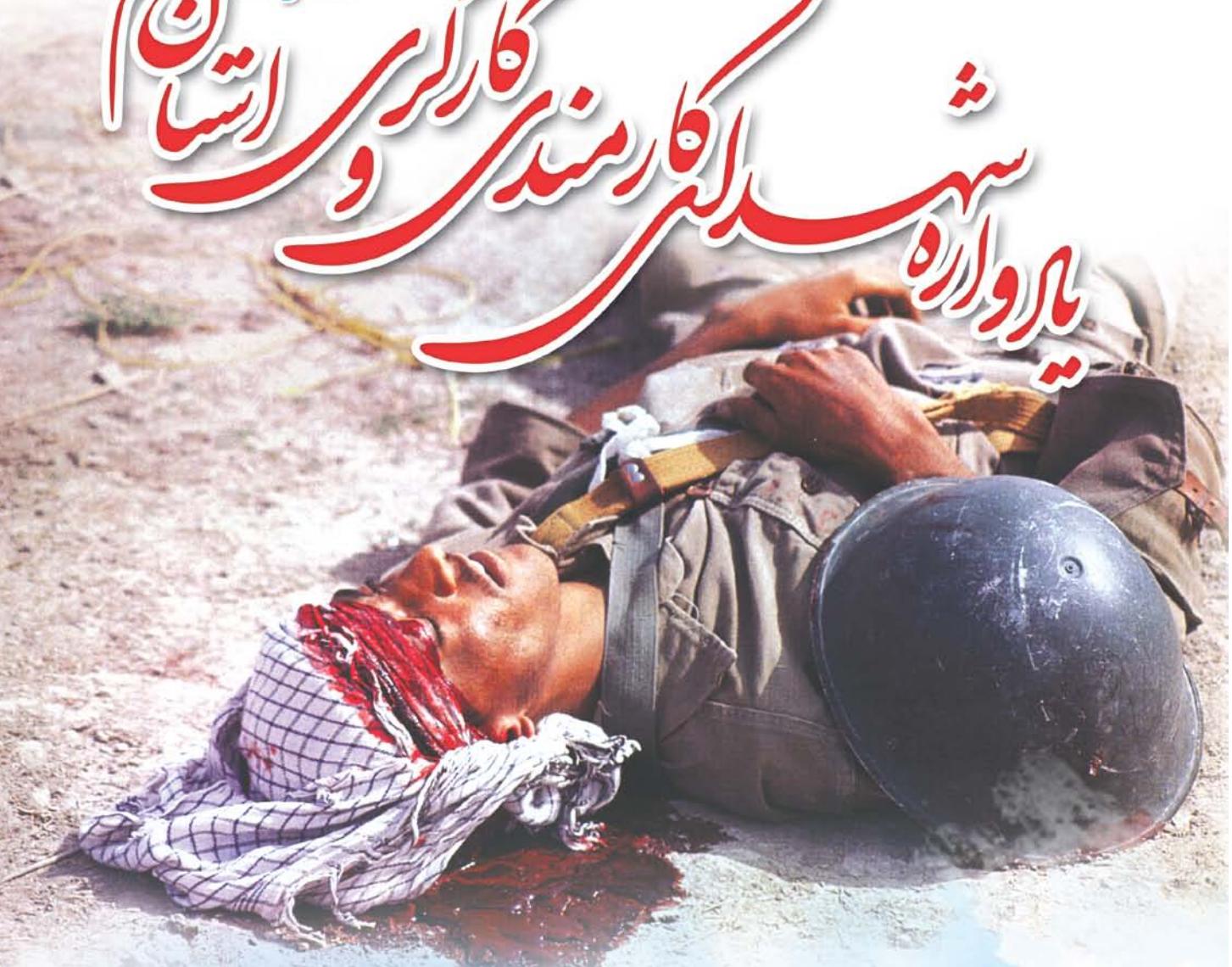
هدیه نثار ارواح طیبه امام و شهداء

بویژه ۱۳۸۷ شهید

کارمند و کارگر استان قم

صلوات

سازمان کارمندان و کارگران یارواره کارمند و رسان



روز پنج شنبه ۸۸/۱۲/۶

مجتمع امام خمینی (قدس سره) واقع در گلزار شهداء

سازمان بسیج کارمندان و کارگران سپاه علی بن ابیطالب علیه السلام